



۲۰۱۸/۰۴/۱۰

سیدهاشم سدید

تصوری "تنها ما"ی قومی - مذهبی، بنیاد همه نا به سامانی های ماست!

همه می دانیم که هیچ حادثه یا تغییر و تحولی مثبت و منفی چه در جوامع بشری و چه در طبیعت و هستی بدون وجود یک یا چند علت صورت نمی پذیرد. حادثه ای که به طور مثال در بزرگ راهی رخ می دهد، می تواند علل مختلف داشته باشد، از جمله: لغزش ناگهانی زمین، خرابی راه، وجود موجوداتی بی جان یا جان دار به روی جاده، ضعف بینایی یا بی احتیاطی راننده، وجود نور یا ظلام ناگهانی یا بسیار قوی، هوای طوفانی یا برف و باران های شدید و یا یخک، نقص فنی ناشی از تولید ناقص یا ناشی از فرسوده شده یک پرزه یا قسمتی از وسیله نقلیه، ازدحام ترافیک، از کار افتادن یا توقف ناگهانی موتور پیش رو، ناراحتی، خستگی یا عصبانیت راننده، مزاحمت های همراه یا همراهان، بی احتیاطی دیگران و...

چنین پیوندی، که ما نظر به تجربه و با استفاده از عقل و بینش و دقیق ترین و ارسنی های خویش آن را ناشی از قانون عام علیت میدانیم، همان گونه که در آغاز این گفتار یاد شد، در هر رویدادی، به شمول زندگی روزانه ما وجود دارد. جنگ و ترور طالب نیز به چند عامل ارتباط می یابد: یکی از این عوامل اعتقادات مذهبی تند و تیز و سخت گیرانه و غالباً غیرمعمول و غیرمنطقی این گروه است، که وجود آن را در ذهن جنگجویان این حرکت بیشتر و قوی تر می توان سراغ گرفت. عامل دیگر علاقه شدید به دست یافتن به قدرت سیاسی و حس جاه طلبی رهبران طالب است؛ حس که در همه انسان ها موجود است؛ منتها در برخی کم و قابل کنترل و در برخی آن قدر قوی که مهار ساختن آن برای شان دشواری باشد. عامل سوم مال و متاع (دولت و ثروت و زر و زمین) و شان و شوکت دنیا است که به قوی تنها خاک کور می تواند آن را از بین ببرد.

نفاق و بدبینی مردم، که در اثر تحریک دسته های سیاسی - مذهبی - مسلح و غرضمند، و یاران سیاسی - قومی - سمتی - مذهبی شان در کشور ما به وجود آمده است و روغنی است که بر آتش همه برخورد های مسلحانه و غیر مسلحانه به هدایت سیاست مداران نابکار ما بدان ریختانده می شود، مانند سائر حوادث و رویداد ها آزاد از قوانین علی نیستند. تصور "تنها ما" به عنوان یک قوم یا پیروان یک مذهب یا تفکر سیاسی و نژاد و سمت حق داریم و تنها ما باید تصمیم بگیریم و تنها ما باید در رأس قدرت باشیم و همه چیز تنها برای ما است و افغانستان تنها ملک ما است و تنها ما سازندگان تاریخ و افتخارات کشور هستیم و حرف های از این قبیل، نه فقط امروز، که در طول تاریخ کمر

قدرت و توانائی های ما را گاه تا حد شکستن خم کرده است؛ در حالی که سرزمین افغانستان به هر یک از ما در هر گوشه و به هر نامی که زندگی می کنیم بدون استثناء تعلق دارد. هیچ کدام از ما در این خاک نه مفت خور و بالا نشسین بوده ایم و نه بیگانه و طفیلی هستیم. افتخارات کشور، هر چیزی که هست، متعلق به همه ما است؛ همین طور هر نازیدن و هر امتیاز و شکست و ریخت در آن.

تجربه نشان داده است که عامل وحدت و پیوند عمیق و برادرانه ملت هائی که به آرامی رسیده و در صلح به سر می برند، قبول تفکر و روحیه همدیگر پذیری و رعایت حقوق دیگران و اجرای عدالتی بدون استثناء و بر مبنای شائستگی ها و خدمت به مردم و به میهن بوده است.

مردمان اروپا و امریکا و کشور های مانند این ها، که در کشور های خویش در آرامی زندگی می کنند، با تجربه دریافته اند که علت آرامی آن ها در درون کشور های شان تنها تفکر و روحیه همدیگر پذیری و احترام متقابل به حقوق فرد فرد و اجرای عدالت (حتی اگر به صورت نسبی) بوده است. نا گفته پیداست که در این کشور ها نیز، مانند هر کشور دیگری، تمایل به ثروت اندوزی و علاقه رسیدن به قدرت وجود دارد. در این کشور ها هم تلاش و مبارزه برای دست یافتن به ثروت و قدرت صورت گرفته و صورت می گیرد، بعضاً با خشونت و بیدادگری، اما این تلاش ها و مبارزات - در این کشور ها - به حدی نمی رسد که شیرازه وحدت و کاخ موجودیت و بنیان امنیت شان را به خطر بیندازد و یا ویران نماید.

در این کشور ها تصور تنها من یا تنها مای قومی و...، اگر هم وجود داشته باشد، در حدی نیست که زندگی آرام این ها را برهم بزند؛ یا زندگی شان را با دشواری های گوناگون و عدیده رو به رو کند و نظام ها را - نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و... - به هرج و مرج مواجه کند. علت وجود این گونه روحیه در این کشور ها تنها تفکر سالم است نه چیزی دیگر. خلاف کشور های مانند کشور ما!

کشور های غربی که بیشتر به خود فکر می کنند، و اگر به دیگران هم فکر می کنند به نحوی به دلیل آن که سود خود شان در آن مضمّن است، ارزش همدیگر پذیری و اجرای عدالت و احترام به حقوق مردمان خود را که متضمن نیرومندی، آرامی و امنیت شان است، خوب می دانند - اموری که ما افغان ها، البته آن هائی که در رهبری فکری - عملی مردم خوش قلب و اکثراً بی سواد و زودباور کشور نقش دارند و از این اکثریت خوش قلب و بی سواد و زودباور سواستفاده می کنند، یا هنوز متوجه آن نشده ایم یا این که دین و مادیات و قدرت آن قدر ما را کر و کور کرده و از احساس و عاطفه و عشق به وطن و آزادی و حق و وظیفه و مسؤولیت بیگانه ساخته است که به نتایج مهلک افکار و اعمال مخرب خویش اصلاً توجه نمی کنیم.

در آلمان، که متشکل از شانزده ایالت است و هر کدام دارای صدراعظم و کابینه و شورا و قوه قضائیه مستقل در امور ایالتی خویش هستند، مردمان همه ایالت ها دارای حقوق و امتیازات یک سان در برابر قانون می باشند؛ حتی ایالت های کوچکی "هامبورگ" و "برلین" که هر کدام از یک شهر جدا و مستقل تشکیل شده اند. میان این دو ایالت شهری و ایالت های "بایرن" و "نورد راین وست فالن"، که اولی بزرگترین و ثروتمندترین ایالت و دومی ایالتی است دارای بیشترین جمعیت، از نظر امتیازات و از نظر قوانین فدرالی هیچ تفاوتی وجود ندارد.

شاید هر آلمانی یا هر ایالتی در موقع ضرورت از تاریخ و گذشته و افتخارات خود سخنی بر زبان بیاورد، اما هیچ کدام منظوری که غالباً برخی ها در کشور ما آن را در سر می پروراندند، ندارند؛ و هیچ کدام برای آن که هر چه حقی را که در کشور آلمان فدرال است تنها از آن خود بخواند، چنین مسائلی را به زبان نمی آورد. سیاست مداران نیز - برای این که از مردم استفاده های سیاسی کنند - کاری نمی کنند که میان مردمان و ایالت های آلمان ایجاد نفاق کنند. تاریخ یک صد و پنجاه سال اخیر کشور آلمان به طور اخص نشان دهنده این امر است که سیاست مداران واقعاً دلسوز و با درایت این کشور، به خصوص "اوتو فن بیسمارک" با چه سعی و کوشش و مجاهدت شایان تمجید و به دنبال آن "هلموت کهل"، صدراعظم سال های اخیر قرن بیستم در آلمان با دادن میلیارد ها دالر به روسیه، بالاخره موفق شدند این همه ایالت و مردم را به عنوان یک ملت واحد یکی کنند.

ملت واحد شدن با داد و گرفت های متقابل و خیرخواهانه همه آحاد کشور به وجود می آید. ولی قبل از همه زمانی یک کشور کثیرالاقوام به یک ملت واحد تبدیل می شود که احساس یک ملت شدن و عشق حقیقی نسبت به وطن واقعاً در قلب های تک تک از افراد آن کشور موجود باشد و هر یک از افراد در این کشور خود را خشتی از بنای آن برج و باروی واحد و رفیع بدانند.

چنین بنای واحد و رفیع و مستحکم و نیرمند وقتی به وجود می آید که هر یک خشت همان شکل و مواد را دارا باشند که دیگران دارا هستند؛ بدون طول و عرض و ضخامت و رنگ و خصوصیت متفاوت. استحکام این بنا بستگی دارد به ملاطی که در چسباندن خشت ها به کار می رود. در کار ملت سازی این ملاط چیزی نیست، مگر عشق سوزان به میهن و تاریخ و فرهنگ آن، و تمایل ژرف به سرفرازی و در آرامش زیستن مردم و زدودن هر گونه تصویری "تنها من" فردی، و "تنها ما"ی قومی و سمتی و مذهبی و... از صفحه ذهن فرد فرد از مردمان این کشور و اوراق تاریخ و فرهنگ آن؛ و خلق "ما"ئی که پایه آن بر بنیاد مستحکم یک ملت واحد و باهم برابر و برادر گذاشته شده باشد. وظیفه من تنها گفتن بود. گفتم؛ حال خود می دانید که راه را انتخاب می کنید، یا چاه را!!!